

اخراج ارواح خبیث توسط عیسی

¹ پس به آن کناره دریا تا به سرزمین جَدْرِیان آمدند. ² چون از کشتی بیرون آمد، فی الفور شخصی که روحی پلید داشت از قبور بیرون شده، بدو برخورد. ³ که در قبور ساکن می‌بود و هیچ‌کس به زنجیرها هم نمی‌توانست او را بند نماید، ⁴ زیرا که بارها او را به گندها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کندها را شکسته بود و احدی نمی‌توانست او را رام نماید، ⁵ و پیوسته شب و روز در کوهها و قبرها فریاد میزد و خود را به سنگها مجروح می‌ساخت. ⁶ چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده، او را سجده کرد، ⁷ و به آواز بلند صیحه زده، گفت: ای عیسی، پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ تو را به خدا قسم می‌دهم که مرا معذب نسازی. ⁸ زیرا بدو گفته بود: ای روح پلید از این شخص بیرون بیا! ⁹ پس از او پرسید: اسم تو چیست؟ به وی گفت: نام من لَجْنُون است زیرا که بسیاریم. ¹⁰ پس بدو التماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین بیرون نکند. ¹¹ و در حوالی آن کوهها، گله گراز بسیاری می‌چرید. ¹² و همه دیوها از وی خواهش نموده، گفتند: ما را به گرازاها بفرست تا در آنها داخل شویم. ¹³ فوراً عیسی ایشان را اجازت داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا جست و قریب بدو هزار بودند که در آب خفه شدند. ¹⁴ و خوک بانان فرار کرده، در شهر و مزرعه‌ها خبر می‌دادند و مردم به جهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند. ¹⁵ و چون نزد عیسی رسید، آن دیوانه را که جنون داشته بود دیدند که نشسته و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند. ¹⁶ و آنانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند. ¹⁷ پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود. ¹⁸ و چون به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد. ¹⁹ اما عیسی وی را اجازت نداد، بلکه بدو گفت: به خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است. ²⁰ پس روانه شده، در دیکاپولس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همه مردم متعجب شدند.

یسوع یحرر انسان من ارواح شریره

¹ وَجَاءُوا إِلَى عَبْرِ الْبَحْرِ إِلَى كُورَةِ الْجَدْرِيِّينَ. وَلَمَّا خَرَجَ مِنَ السَّفِينَةِ لَلْوَقْتِ اسْتَقْبَلَهُ مِنَ الْقُبُورِ إِنْسَانٌ بِهِ رُوحٌ نَجِسٌ² كَانَ مَسْكُونَهُ فِي الْقُبُورِ وَلَمْ يَقْدِرْ أَحَدٌ أَنْ يَرْبِطَهُ وَلَا يَسْلَسِلَ³، لِأَنَّهُ قَدْ رُبِطَ كَثِيراً بِقُبُورٍ وَسَلَاسِلَ فَقَطَعَ السَّلَاسِلَ وَكَسَرَ الْقُبُورَ، فَلَمْ يَقْدِرْ أَحَدٌ أَنْ يُدْلِلَهُ⁴، وَكَانَ دَائِماً لَيْلاً وَنَهَاراً فِي الْجِبَالِ وَفِي الْقُبُورِ يَصِيحُ وَيَجْرُحُ نَفْسَهُ بِالْجَارَةِ⁵. فَلَمَّا رَأَى يَسُوعَ مِنْ بَعِيدٍ رَكَضَ وَسَجَدَ لَهُ⁶ وَصَرَخَ بِصَوْتٍ عَظِيمٍ وَقَالَ: مَا لِي وَلَكَ، يَا يَسُوعَ، ابْنُ اللَّهِ الْعَلِيِّ؟ اسْتَخْلِفَكَ بِاللَّهِ: أَنْ لَا تُعَذِّبَنِي⁷. لِأَنَّهُ قَالَ لَهُ: اخْرُجْ مِنَ الْإِنْسَانِ، يَا أَيُّهَا الرُّوحُ النَّجِسُ⁸. وَسَأَلَهُ: مَا اسْمُكَ؟ فَاجَابَ قَائِلاً: اسْمِي لَجْنُونُ لِأَنِّي كَثِيرُونَ⁹. وَطَلَبَ إِلَيْهِ كَثِيراً أَنْ لَا يُرْسِلَهُمْ إِلَى خَارِجِ الْكُورَةِ¹⁰. وَكَانَ هُنَاكَ عِنْدَ الْجِبَالِ قَطِيعٌ كَثِيرٌ مِنَ الْخَتَايَرِ يَرْعَى¹¹. فَطَلَبَتْ إِلَيْهِ كُلُّ السَّبَاطِينَ قَائِلِينَ: أَوْسِلْنَا إِلَى الْخَتَايَرِ لِنَدْخُلَ فِيهَا¹². فَأَذِنَ لَهُمْ يَسُوعُ لِلْوَقْتِ. فَخَرَجَتْ الْأَرْوَاحُ النَّجِسَةُ وَدَخَلَتْ فِي الْخَتَايَرِ، فَانْدَفَعَ الْقَطِيعُ مِنْ عَلَى الْجُزْفِ إِلَى الْبَحْرِ، وَكَانَ تَحَوُّ الْقَيْنِ، فَاحْتَقَقَ فِي الْبَحْرِ¹³. وَأَمَّا رِعَاةُ الْخَتَايَرِ فَهَرَبُوا وَأَخْبَرُوا فِي الْمَدِينَةِ وَفِي الصَّيَاعِ، فَخَرَجُوا لِيَرَوْا مَا جَرَى¹⁴. وَجَاءُوا إِلَى يَسُوعَ فَتَطَرَّوْا الْمَجْنُونِ الَّذِي كَانَ فِيهِ اللَّجْنُونُ جَالِساً وَلَاسِياً وَعَاقِلاً، فَخَافُوا¹⁵. فَخَذَّاهُمُ الَّذِينَ رَأَوْا كَيْفَ جَرَى لِلْمَجْنُونِ وَعَنِ الْخَتَايَرِ¹⁶. قَائِلِينَ: يَطْلُبُونَ إِلَيْهِ أَنْ يَمْضِيَ مِنْ تَحْتِهِمْ¹⁷. وَلَمَّا دَخَلَ السَّفِينَةَ طَلَبَ إِلَيْهِ الَّذِي كَانَ مَجْنُوناً أَنْ يَكُونَ مَعَهُ¹⁸. فَلَمْ يَدْعُهُ يَسُوعُ بَلْ قَالَ لَهُ: اذْهَبْ إِلَى بَيْتِكَ وَإِلَى أَهْلِكَ وَأَخْبِرْهُمْ كَمْ صَنَعَ الرَّبُّ بِكَ وَرَحِمَكَ¹⁹. فَمَضَى وَابْتَدَأَ يُبَادِي فِي الْعَشْرِ الْمُدُنِ كَمْ صَنَعَ بِهِ يَسُوعَ، فَتَعَجَّبَ الْجَمِيعُ²⁰.

یسوع یشفی امرأة نازفة ویقیم فناه من الموت

²¹ وَلَمَّا اجْتَاَزَ يَسُوعُ فِي السَّفِينَةِ أَيْضاً إِلَى الْعَبْرِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ جَمْعٌ كَثِيرٌ، وَكَانَ عِنْدَ الْبَحْرِ²². وَإِذَا وَاحِدٌ مِنْ رُؤَسَاءِ الْمَجْمَعِ، اسْمُهُ بَايْرُسُ، جَاءَ. وَلَمَّا رَأَهُ خَرَّ عِنْدَ قَدَمَيْهِ²³، وَطَلَبَ إِلَيْهِ كَثِيراً قَائِلاً: ابْنَتِي الصَّغِيرَةُ عَلَى آخِرِ تَسْمَةٍ، لَيْتَكَ تَأْتِي وَتَضَعُ يَدَكَ عَلَيْهَا لِنُشْفَى فَتَحْيَا²⁴. فَمَضَى مَعَهُ وَتَبِعَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ وَكَانُوا يَرْحَمُونَهُ²⁵. وَأَمْرَاهُ يَتَرَفُّ دَمٍ مِنْذُ ابْنَتِي عَشْرَةَ سَنَةً، وَقَدْ تَأَلَّمْتُ

شفای زن بیماری و دختر یائروس توسط عیسی

²¹ و چون عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیار بر وی جمع گشتند و بر کناره دریا بود.²² که ناگاه یکی از رؤسای کنیسه، یایزس نام آمد و چون او را بدید بر پایهایش افتاده،²³ بدو التماس بسیار نموده، گفت: تَقَس دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تا شفا یافته، زیست کند.²⁴ پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر وی ازدحام می نمودند.

²⁵ آنگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا می بود،²⁶ و زحمت بسیار از اطباء متعدّد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایده ای نیافت بلکه بدتر می شد،²⁷ چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده، ردای او را لمس نمود،²⁸ زیرا گفته بود: اگر لباس وی را هم لمس کنم، هرآینه شفا یابم.²⁹ در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحت یافته است.³⁰ فی الفور عیسی از خود دانست که قوّتی از او صادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: کیست که لباس مرا لمس نمود؟³¹ شاگردانش بدو گفتند: می بینی که مردم بر تو ازدحام می نمایند! و می گویی کیست که مرا لمس نمود؟!³² پس به اطراف خود می نگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند.³³ آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی در افتاده، حقیقت امر را بالتّمام به وی باز گفت.³⁴ او وی را گفت: ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو و از بلای خویش رستگار باش.

³⁵ او هنوز سخن می گفت، که بعضی از خانه رئیس کنیسه آمده، گفتند: دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت می دهی؟³⁶ عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت: مترس ایمان آور و بس!³⁷ و جز پطرس و یعقوب و یوحنا، برادر یعقوب، هیچ کس را اجازت نداد که از عقب او بیایند.³⁸ پس چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار می نمودند.³⁹ پس داخل شده، بدیشان گفت: چرا غوغا

کَثِيراً مِنْ أَطِبَّاءَ كَثِيرِينَ وَأَنْفَقْتُ كُلَّ مَا عِنْدَهَا وَلَمْ تَنْفَعْ شَيْئاً بَلْ صَارَتْ إِلَى خَالٍ أَرْدَا،²⁷ لَمَّا سَمِعَتْ يَسُوعَ جَاءَتْ فِي الْجَمْعِ مِنْ وَرَاءِ وَمَسَّتْ ثَوْبَهُ.²⁸ لَأَنَّهَا قَالَتْ: إِنَّ مَسْسَتِي وَلَوْ تِيَابَتُهُ شَفِيَتْ.²⁹ فَلِلْوَقْتِ جَفَّ يَتْبُوعُ دِمَها وَعَلِمَتْ فِي جِسْمِهَا أَنَّهَا قَدْ بَرِئَتْ مِنَ الدَّاءِ.³⁰ فَلِلْوَقْتِ التَّفَتَّ يَسُوعُ بَيْنَ الْجَمْعِ شَاعِراً فِي نَفْسِهِ بِالْقُوَّةِ الَّتِي خَرَجَتْ مِنْهُ وَقَالَ: مَنْ لَمَسَ ثِيَابِي؟³¹ فَقَالَ لَهُ تَلَامِيذُهُ: أَنْتَ تَنْظُرُ الْجَمْعَ يَرْحَمُكَ وَتَقُولُ مَنْ لَمَسَنِي؟ وَكَانَ يَنْظُرُ حَوْلَهُ لِيَرَى الَّتِي فَعَلَتْ هَذَا.³³ وَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَجَاءَتْ وَهِيَ خَائِفَةٌ وَمُرْتَبِعَةٌ عَالِمَةً بِمَا حَصَلَ لَهَا، فَخَرَّتْ وَقَالَتْ لَهُ الْحَقَّ كُلَّهُ.³⁴ فَقَالَ لَهَا: يَا ابْنَتِي، إِيمَانُكَ قَدْ شَفَاكَ. اذْهَبِي بِسَلَامٍ وَكُونِي صَاحِبَةً مِنْ دَانِكِ.³⁵ وَبَيْنَمَا هُوَ يَتَكَلَّمُ جَاءُوا مِنْ دَارِ رَئِيسِ الْمَجْمَعِ قَائِلِينَ: ابْنُكَ مَاتَ، لِمَاذَا تُنْعَبُ الْمُعَلِّمَ بَعْدَ؟³⁶ فَسَمِعَ يَسُوعُ لَوْفَتِهِ الْكَلِمَةَ الَّتِي قِيلَتْ، فَقَالَ لِرَئِيسِ الْمَجْمَعِ: لَا تَخَفْ، أَمِنْ فَقَطْ.³⁷ وَلَمْ يَدْعُ أَحَدًا يَتَّبِعْهُ إِلَّا بِطَرَسَ وَيَعْقُوبَ وَيُوحَنَّا، أَحَا يَعْقُوبَ.³⁸ فَجَاءَ إِلَى بَيْتِ رَئِيسِ الْمَجْمَعِ وَرَأَى صَاحِبًا، يَتَكُونُ وَيُولُولُونَ كَثِيراً.³⁹ فَدَخَلَ وَقَالَ لَهُمْ: لِمَاذَا تَبْصَحُونَ وَتَبْكُونَ؟ لَمْ تَمُتِ الصَّبِيَّةُ لَكِنَّهَا نَائِمَةٌ.⁴⁰ فَصَحَّوْا عَلَيْهِ. أَمَّا هُوَ فَأَخْرَجَ الْجَمِيعَ وَأَخَذَ أَبَا الصَّبِيَّةِ وَأُمَّهَا وَالَّذِينَ مَعَهُ وَدَخَلَ حَيْثُ كَانَتْ الصَّبِيَّةُ مُصْطَلِحَةً،⁴¹ وَأَمْسَكَ بِيَدِ الصَّبِيَّةِ وَقَالَ لَهَا: طَلِيسَا، قُومِي، الَّذِي تَفْسِيرُهُ: يَا صَبِيَّةُ، لَكَ أَقُولُ قُومِي.⁴² وَلِلْوَقْتِ قَامَتِ الصَّبِيَّةُ وَمَسَّتْ، لِأَنَّهَا كَانَتْ ابْنَةً اثْنَيْ عَشْرَةَ سَنَةً، فَبُهِتُوا بَهَتًا عَظِيماً.⁴³ فَأَوْصَاهُمْ كَثِيراً أَنْ لَا يَعْلَمَ أَحَدٌ بِذَلِكَ، وَقَالَ أَنْ تُعْطَى لِتَأْكُلَ.

و گریه می‌کنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.⁴⁰ ایشان بر وی سُخریه کردند. لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، به جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد.⁴¹ پس دست دختر را گرفته، به وی گفت: طَلِیتا قومی! که معنی آن این است، ای دختر، تو را می‌گویم برخیز.⁴² در ساعت دختر برخاسته، خرامیدزیرا که دوازده ساله بود. ایشان بی‌نهایت متعجب شدند.⁴³ پس ایشان را به تأکید بسیار فرمود، کسی از این امر مطلع نشود. و گفت تا خوراکی بدو دهند.